

چرا من یک آنارشویست نیستم

من یک آنارشویست نیستم چون یک مارکسیست هستم. من یک مارکسیست هستم چون شاهدم که «جامعه معاصر به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است: کارگران و زارعان فقیر و سلب مالکیت شده ای که با دست هایشان و با عرق ریختن هایشان همه ثروت سرشار این زمین را به وجود آورده اند و ثروتمندان، شاهان و رئیس جمهورانی که همه این ثروت ها را به نفع خود مصادره کرده اند. در برابر این سرمایه داران، حاکمان و رئیس جمهوران انگل حسی از خشم، عصبانیت و نفرت در من برانگیخته می شود. در حالی که در همان زمان در برابر طبقه کارگری که برده ابدی بورژوازی جهانی بوده احساس دلسوزی و تأسف می کنم.»

من یک مارکسیست هستم چون در قدم اول «هر نوع اقتدار» را رد نمی کنم. نمی توانم رد کنم، زیرا با رد هر نوع اقتدار در واقع نمی خواهم بطور جنبی اقتدار حاکم را تأیید کنم. و این کار را به یک آنارشویست می سپارم. اقتدار حاکم از بی علاقه منی به هر نوع اقتدار رنجیده نمی شود، از بین نمی رود. اقتدار طبقه حاکم از طریق قدرت و اقتدار طبقه «کارگر و زارعان فقیر و سلب مالکیت شده» از بین می رود.

من یک مارکسیست هستم چون معتقدم اقتدار طبقه حاکم استثمار ایجاد نمی کند بلکه اقتدار آن از استثمار کردن آن حمایت می کند. من یک مارکسیست هستم زیرا معتقدم که اقتدار طبقه سرمایه دار از مالکیت خصوصی ناشی می شود و در مقابل طبقه کارگر تنها از طریق مالکیت اجتماعی می تواند با اقتدار قدرت آن را سلب کند. من از یک آنارشویست می پرسم، تو اقتدار سرمایه داری را می بینی اما چگونه و با چه اقتداری قادر به نابودی آن هستی؟ آیا نصیحت و سرزنش که اقتدار در هر

صورتش خوب نیست عاملی خواهد شد که مقتدرین حاکم حکومت مقتدر خود را واگذار کنند؟ یا حکومتی بدون اقتدار پیشه کنند!؟

من مخالف مالکیت خصوصی هستم چون نه تنها «مالکیت خصوصی تا زمانی که در دست انگل های سرمایه دار است، همان دزدی است» بلکه اصولاً مالکیت خصوصی همان دزدی و استثمار است، حال در دست هر قشری که باشد. من یک مارکسیست هستم نه برای این که «اخلاق سرمایه داری و نیز سرمایه داری تحریف شده»، برای اصلاح این تحریفات آنارشیست بودن کفایت می کند. مارکسیستم چون معتقد نیستم اخلاق سرمایه داری و خود سرمایه داری تحریف شده است، آن چه در اخلاق سرمایه داری و خود سرمایه داری وجود دارد واقعیت سرمایه داری است بدون هیچ تحریفی. اشتباهی نیست که با تصحیح آن عقلایی شود، نکبتی است که باید در کلیتش نفی شود.

مذهب هاله تعمید کننده مناسبات سرمایه داریست و نیازی به «سرزنش» ندارد چون خود نقش سرزنش کنندگی را دارد. با نفی زمینه حیات آن یعنی نظام طبقاتی، مذهب چیزی برای تعمید کردن ندارد و ضرورت حضورش را از دست می دهد.

من یک آنارشیست نیستم که باور کنم «مبارزه طبقاتی فعلی تنها زمانی پایان خواهد یافت که توده های زحمت کش به شکل یک طبقه سازماندهی شوند، منافع حقیقی ایشان را به دست آورند و به وسیله انقلاب خشن سوسیالیستی همه ثروت های زمین را به تسلط خود در آورند.»

من یک مارکسیست هستم و باور دارم که مبارزه طبقاتی فعلی با سازماندهی شدن توده های زحمت کش به شکل یک طبقه اولاً به وسیله حزب انقلاب اجتماعی این طبقه میسر است و ثانیاً این تازه در ادامه مراحل آغازین مبارزه طبقاتی است و نه پایان آن. طبقه کارگر خود را به مثابه یک طبقه سازماندهی می کند برای مقابله با طبقه سرمایه دار و پس از نابود کردن آن و همه آثار باقیمانده از آن اینک خود را به مثابه یک طبقه باقی مانده منحل کرده و اجتماع انسانی را گسترش می دهد.

من یک سوسیالیست انقلابی هستم و فریب آنارشیزم را نخواهم خورد. آنارشیزم نمی تواند مرا فریب دهد زیرا فریب همزاد آن یعنی رفرمیزم را نمی خورم. رفرمیزم نقشه شکست خود را قبل از وقوع انقلاب کارگری می کشد و همزاد خود، آنارشیزم را برای بعد از وقوع این انقلاب پس انداز می کند.

رفرمیزم می داند که بروز اقتدار تنها از طریق پوشیدن لباس اقتدار به تن فرد مقتدر نیست. رفرمیزم می داند که اقتدار طبقه سرمایه دار از طریق تسلط آن بر مالکیت و به انحصار کشاندن آن است. اقتدار آن در سرمایه آن است. رفرمیزم آنگاه که در تلاش خود برای به بیراهه کشاندن مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر ناکام می ماند از همزاد خود آنارشیزم یاری می گیرد. آنارشیزم ابتدا دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری سرمایه داری یکی می کند و آن را اقتدار و اقتدار را در «تضاد با توده ها» می داند. کدام توده ها؟ توده های کارگر و مزد بگیران و دهقانان فقیر؟ آن ها که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می دهند؟ آیا آن ها خودشان بر خودشان دیکتاتوری اعمال می کنند؟ خیر. آن ها قوانینی را به جامعه دیکته می کنند که با اجرای آن رفاه و آسایش تا پائین ترین افراد و فقیر ترین فرد جامعه تامین می شود. این قوانین را دیکته می کنند زیرا جامعه هنوز طبقاتی است. در این شرایط طبقه سرمایه دار فقط اقتدار و دیکته کردن قوانین خود به جامعه را از دست داده اما هم چنان به شکل یک طبقه در جامعه حضور دارد. سرمایه داران شکست خورده با انبوه ثروتی که از قبل از طریق چپاول ارزش هایی که کارگران ایجاد کرده اند هر لحظه مترصد به دست گرفتن دوباره قدرت سیاسی هستند. اگر طبقه کارگر پیروز شده در انقلاب نتواند دیکتاتوری انقلابی خود را به عنوان دست آورد انقلاب حفظ کند روز بعد از پیروزی شکست خود را اعلام خواهد کرد. در این شرایط آنارشیزم هنوز حضور طبقات را می بیند اما طبقه کارگر پیروز شده را دعوت به صرف نظر کردن از قهرانقلابی می کند. شکست رفرمیزم قبل از انقلاب را اینک آنارشیزم بعد از وقوع انقلاب جبران می کند. سلاح طبقه کارگر پیروز برای حفظ پیروزی خویش، اعمال

دیکتاتوری اکثریت عظیم اجتماع است که منافع اقلیت ناچیز سرمایه داری را به خطر می اندازد. آنارشیزم این طبقه را سرزنش می کند تا این سلاح را به زمین بگذارد. حدس اتفاقات بعد از این کار دشواری نیست.

من یک آنارشیست نیستم زیرا نام چگونه می توان به انقلاب معتقد بود اما به اقتدار و قهرانقلابی معتقد نبود. آنارشیست نیستم چون نام منظور آنارشیسم از «انقلاب خشن سوسیالیستی» چیست. مارکسیست هستم چون می دانم خشونت انقلاب کارگران ناشی از خشم طبقاتی آن ها، ناشی از سالیان دراز به بردگی کشیده شدن آن ها است. پاره کردن زنجیرهای پایشان به خشونت و اقتداری نیاز دارد که این قهر و خشونت تنها دامن قفل کنندگان آن زنجیرها را می گیرد. بقاء آزادی پاهای رها شده از زنجیر تنها در گرو گسترش آن چنان دمکراسی است که ادامه آن حتی تصور به زنجیر کشیدن انسان در ذهن کسی خطور نکند.

این دمکراسی کارگران، سرمایه داران شکست خورده را خوش نمی آید زیرا که این دمکراسی همان اقتدار طبقه کارگر است. این دمکراسی همان چیزی است که با دیکته شدنش بر کل جامعه، بشریت برای اولین بار می تواند آزادی و دمکراسی را تعریفی ملموس و زنده کند، دمکراسی را لمس کند، مادیت آن را حس کند. من یک مارکسیست هستم و به همین دلیل آنارشیسم را به عنوان یک وسیله منحرف سازی جنبش سوسیالیستی افشا می کنم.

احمد رضایی

۲۷ آبان ۱۳۸۲

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری